

رقابت‌های حزبی در تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی مصر در ۱۹۵۲-۱۹۱۹م (مطالعه موردی: مقایسه سعد زغلول نوشته عقاد و مصطفی کامل نوشته رافی)

مریم عزیزیان*

دانش‌آموخته دکتری تاریخ اسلام از دانشگاه تهران

(از ص ۵۹ تا ۷۷)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۵/۲۰؛ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۴/۰۶/۲۸

چکیده

به دنبال وفات سعد زغلول، یکی از رهبران ملی‌گرای مصر در ۱۹۲۷م، هواداران حزبی‌اش یادداشت‌های بسیاری درباره او منتشر کردند. یکی از مهم‌ترین این آثار، کتاب سعد زغلول بود که به قلم محمود عباس عقاد در ۱۹۳۶م، نوشته شد. در سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۴۱م، عبدالرحمن رافی، هوادار حزب وطنی زندگی‌نامه‌های مفصلی از دو رهبر دیگر ملی‌گرای مصر، مصطفی کامل و محمد فرید منتشر کرد. اگر چه این آثار تاریخ‌نگارانه در سال‌های مختلفی نوشته شدند، یک ویژگی مشترکی داشتند و آن ترسیم تصویری آرمانی از رهبران ناسیونالیست مصر بود. در این مقاله چگونگی و چرایی این نوع تصویرسازی در پرتو فضای تاریخی مصر در این دوره بررسی می‌شود. روش این تحقیق، بر حسب شاخصه‌های تاریخ‌نگاری، فهم روابط مؤلفه‌های متون مورد بررسی با نویسندگان و بافت کلان سیاسی-فرهنگی مصر در بازه زمانی مورد نظر است. نتیجه نشان داد در فاصله ۱۹۵۲-۱۹۱۹م، رقابت‌های احزاب مصر در حوزه تاریخ‌نگاری، به ویژه تولید زندگی‌نامه رهبران ملی بروز یافت. هر یک از این احزاب، تلاش کردند رهبر حزب خود را به عنوان مؤسس جنبش ناسیونالیسم به تصویر بکشند و رهبران دیگر را در حاشیه حوادث نشان دهند.

واژه‌های کلیدی: مصر، تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی، زغلول، عقاد، رافی

* رایانامه نویسنده: maryam8azizian@gmail.com

۱. مقدمه

پس از جنگ جهانی اول در ۱۹۱۹م، مصریان برای استقلال کشورشان انقلاب کردند، اما بریتانیا به منظور حفظ منافع بین‌المللی خود، تنها به اعطای استقلال محدود در ۱۹۲۲م رضایت داد. متعاقب این استقلال، حکومت مشروطه و نظام پارلمانی در مصر بر پایه الگوی نظام مشروطه بریتانیا در ۱۹۲۳م شکل گرفت (خدوری، صص ۳۵، ۴۳ و ۵۲) و همانند الگوی غربی آن، از همان آغاز برپایی نظام سیاسی جدید، به تشکیل احزاب سیاسی توجه جدی شد (همان، ص ۵۵). دل‌مشغولی اصلی این احزاب، همانند مسئله بنیادی اندیشه ناسیونالیسم در این دوره، استقلال و یافتن مناسب‌ترین راه مبارزه برای پایان دادن به سلطه بیگانه بود (همان، صص ۵۵ و ۵۶)؛ از همین‌رو، رهبران و اعضای احزاب به ملی‌گرایان فعال صحنه سیاسی مصر نیز تبدیل شدند.

اندیشه و شیوه‌های متفاوت این احزاب برای رسیدن به استقلال، نحوه تفکر و اصول حاکم بر حزب، خاستگاه مختلف اجتماعی (گروه نخبگان زمین‌دار و نخبگان تحصیل‌کرده به شیوه آموزش اروپایی) و رقابت‌های سیاسی وقت، همگی در ایجاد رقابت‌ها، اختلاف‌ها و حتی دشمنی احزاب در این دوره مؤثر بود. با وجود این، پاسخ مشترک این نخبگان ملی‌گرا به تهاجم اروپا، نوگرایی در همه زمینه‌های زندگی در مصر بود (حورانی، تاریخ مردمان عرب، ص ۴۸۱).

در این میان، یکی از ابزارهای که گروه نخبگان تحصیل‌کرده به شیوه آموزش غربی، برای مدرن شدن جامعه و شرح و توجیه ایستارهای نوگرایی از آن استفاده کردند، تاریخ بود. از آنجا که این گروه از ملی‌گرایان، ضابطه‌های ایدئولوژیک خود را در زمینه سیاست جستجو می‌کردند، تاریخ را نیز بسیار سیاسی دیدند و قسمت عمده‌ای از کوشش آنها به نگارش تاریخ در قالب جدید حزبی اختصاص یافت (شرابی، صص ۱۷ و ۱۰۴) که به تولید انواع تاریخ‌نویسی در تاریخ‌نگاری حزبی مصر منجر شد. این مدل تاریخ‌نگاری به دلیل هم‌پوشانی فعالیت‌های ملی‌گرایانه و حزبی در مصر این دوره (خدوری، صص ۵۵، ۵۶)، در ذیل تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی گنجانده می‌شود. در بازه زمانی بین دو جنگ جهانی، تاریخ‌نگاری حزبی در حزب وطنی و وفد بیشترین تبلور را داشت.

احزاب ملی‌گرای وطنی و وفد در وهله نخست، به تهیه زندگی‌نامه رهبران حزب به منظور الگوسازی و ارائه الگوی آرمانی و در وهله دوم، به ثبت تاریخ حزبشان و سپس تاریخ جنبش ملی مصر پرداختند. تهیه زندگی‌نامه‌های خودنوشت نیز یکی دیگر از انواع تاریخ‌نویسی این گروه بود که البته گستره وسیعی نداشت. تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی این

دوره، نقطهٔ اوج خود را نه در حزب اکثریت وفد که در آثار عبدالرحمن رافعی، عضو حزب اقلیت تندروی وطنی نشان داد.

تاکنون، چندین پژوهش به رقابت‌های حزبی در تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی مصری اشاره کرده‌اند که اکثر آنها به صورت کلی و بدون ذکر مصداق از این رقابت‌ها سخن گفته‌اند (عبدالله، صص ۲۱۵-۲۰۷، ۳۹۳-۳۶۱؛ الجمیعی، صص ۳۶۲، ۴۲۱) و یا بیشتر به بررسی آثار رافعی محدود شده‌اند (علوان، صص ۲۶۰-۹۶؛ Reid, Capua, pp 449-441; pp174.175). به دلیل اهمیت تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در مصر و فقدان مطالعات تحلیلی و موردی در این زمینه، این مقاله درصدد است چگونگی انعکاس رقابت‌های حزبی را به عنوان نمونهٔ موردی در دو متنِ هواداران دو حزب رقیبِ وطنی و وفد (از نوع تاریخ‌نویسی زندگی‌نامه‌ای) بررسی و تحلیل کند. کتاب *سعد زغلول زعيم الثورة* اثر عباس محمود عقاد و نیز کتاب *مصطفی کامل، باعث الحركة الوطنية* به قلم عبدالرحمن رافعی، بر حسب اهمیت مورخان و ماندگاری و تأثیرگذاری آنها در فضای حزبی و حوزهٔ تاریخ‌نگاری معاصر مصر انتخاب شده‌اند.

روش این پژوهش، بر حسب شاخصه‌های تاریخ‌نگاری، مطالعه و تحلیل مؤلفه‌های این متون و فهم چگونگی ارتباط آن با بافت یا فضای دربردارنده آن (context) است. به منظور شناخت این بافت، آن را به چند لایه تقسیم می‌کنند که شامل پیش فهم‌ها و نحوهٔ تفکر مؤلفان متون، بافتِ متنی (co-text) و بافت کلان سیاسی- فرهنگی دربرگیرندهٔ مؤلفان (context of culture) می‌شود (ساسانی، صص ۲۱۶، ۱۹۷-۱۸۶؛ توکل، صص ۷-۲؛ حضرتی، صص ۱۰۴-۷۷).

به دلیل درهم تنیدگی بسیارِ پیش‌فهم‌ها و انتظارات مورخان (عقاد و رافعی)، دو متن مورد بررسی (کتاب‌های سعد زغلول و مصطفی کامل) و نیز، بافتِ متنی (دیگر متون تاریخ‌نگارانهٔ حزبی) با فضای تحولات سیاسی و حزبی مصر، بافت کلان سیاسی- فرهنگی این مقاله، به شرح حوادث و اندیشه‌های ناسیونالیستی و حزبی مصر در این دوره اختصاص می‌یابد. اگر چه در نگاه نویسندهٔ مقاله، نقش همگی این عناصر در روابط پیچیده و متقابل در ساخت معنای تاریخ‌نگارانه، به یک میزان اهمیت دارد، نقطهٔ عزیمت خود را از شرح هم‌زمان بافت کلان فرهنگی- سیاسی، زندگی‌نامهٔ مورخان و بافتِ متنی، آغاز و سپس در سایه‌ی این بافت‌ها، دو متن منتخب را مقایسه و تحلیل می‌کند.

۲. زندگی، فضای زمانه و تهیه متون تاریخ‌نگاری در مصر در سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۱۹م.

رقابت‌های بین‌المللی که از ۱۷۹۸م با حمله ناپلئون در مصر آغاز شده بود، در ۱۸۸۸م به اشغال این کشور توسط بریتانیا منتهی شد. با استعفای کرومر، نماینده عالی‌رتبه انگلیسی (مندوب سامی) در ۱۹۰۶م، فشارهای سیاسی بر مصریان کاسته شد و نخستین احزاب در ۱۹۰۷م در مصر سر برآوردند. در این میان، حزب «الوطنی» که مصطفی کامل (۱۸۷۴-۱۹۰۸م) بنیان‌گذاری کرده بود، ملی‌گراترین و محبوب‌ترین حزب در زمان خود به حساب می‌آمد (متولی، ص ۱۵۷). اما درگذشت نابهنگام مصطفی کامل در ۱۱ نوامبر ۱۹۰۸م و جانشینی محمد فرید (۱۹۱۹-۱۸۶۸م) با سرکوب شدید هم‌زمان حزب وطنی و دیگر ملی‌گرایان مصری از سوی بریتانیا و دربار خدیو مصادف شد که در نهایت، سبب شد حزب وطنی، منزوی و کنار زده شود.

یکی از اعضای وفادار حزب وطنی که در زمان اوج و افول حزب به آن وفادار ماند، عبدالرحمن رافعی بود. او در قاهره در ۱۸۸۹م متولد شد. پدرش، عبداللطیف (درگذشت ۱۹۱۸م)، از علمای الازهر و قاضیان شرع بود (رافعی، مذكراتی ۱۸۸۹-۱۹۵۱، ص ۱۱؛ علوان، صص ۴-۸). تحصیل رافعی به شیوه غربی و مدرن در مدرسه حقوق، هم‌گام با تربیت حزبی و سیاسی او در حزب وطنی، قالب اندیشه و ایدئولوژی رافعی را تراشید و ترسیم کرد؛ قالبی که تا پایان عمر همچنان دست‌نخورده باقی ماند. (علوان، صص ۷ و ۸). (رافعی، مذكراتی ۱۸۸۹-۱۹۵۱، صص ۱۹-۱۶).

پس از اتمام جنگ جهانی اول (۱۹۱۸م)، اختناق بریتانیا کمتر و تلاش مصریان برای کسب استقلال دوباره آغاز شد (Daly, p:248). عده‌ای از ملی‌گرایان به پیشوایی سعد زغلول (۱۸۶۰-۱۹۲۷م) هیئتی به نام «وفد مصری» تشکیل دادند و خواستار شرکت در کنفرانس صلح پاریس (برگزاری: ۱۹۱۹-۱۹۲۰م) شدند. سعد زغلول (۱۸۶۰-۱۹۲۷م) یکی از ملی‌گرایان برخاسته از طبقه متوسط بود و به دلیل اینکه در مکتب عبده پرورش یافته بود، به شدت طرفدار اصلاحات بود. همین تفکر، سبب افتراق او با مصطفی کامل شد؛ چرا که مصطفی به خروج بی قید و شرط بریتانیا از کشور اعتقاد داشت (Hourani, p 199).

بریتانیایی‌ها در واکنش به پافشاری سعد و هیئت وفد، آنها را بازداشت و به جزیره مالت تبعید کردند (رمزی، صص ۳۲-۴). این اقدام در کنار فشار بر ملی‌گرایان و نارضایتی‌های فردی ناشی از تنگناهای اقتصادی، اجتماعی و روانی جنگ جهانی (حورانی، تاریخ مردمان

عرب، ص ۴۴۷)، به صورت انقلابی عمومی بر ضد سیاست اشغال بریتانیا در ۱۹۱۹م درآمد (درینیک، ص ۶۸). در دوران انقلاب، عبدالرحمن رافعی در کنار مبارزه مستقیم سیاسی علیه انگلیسی‌ها، با نگارش مقالات به مبارزه فرهنگی نیز پرداخت و با ملی‌گرایان هوادار زغلول همکاری کرد (رضوان، ص ۳۱).

سرانجام، سه سال کشمکش و مقاومت مردم، زمینه عقب‌نشینی بریتانیا را فراهم ساخت (رمزی، صص ۴۶-۹؛ Hourani, p.p.1-220). در ۲۸ فوریه ۱۹۲۲م، انگلیسی‌ها تنها به اعطای یک استقلال ناقص راضی شدند (جلال یحیی و خالد نعیم، صص ۱۶۸-۱۶۷؛ ابوالنور، صص ۶۹-۶۷؛ بروکلیمان، ص ۴۵۳؛ البشری، صص ۳۷-۳۳)؛ اما این وضعیت، تکوین حکومت مشروطه و تصویب قانون اساسی مصر را در یک سال بعد (۱۹۲۳م) میسر ساخت (حورانی، تاریخ مردمان عرب، ص ۴۴۹) و به دنبال آن، احزاب سیاسی سر برآوردند (خدوری، ص ۵۵) و دوره شکوفایی از حیات سیاسی و پارلمانی در مصر از ۱۹۲۳ آغاز شد که تا ۱۹۵۲م ادامه یافت.

در این میان، زغلول آزاد شد و وفد، کسوت یک حزب را پوشید و از همان آغاز به پرطرفدارترین و قوی‌ترین حزب تبدیل شد. با مقبولیت فراوان این حزب، احزاب دیگر مانند حزب وطنی در اقلیت قرار گرفتند. (دیب، صص ۱۳۰-۱۳۵، ۱۸۸-۲۰۵ و ۲۳۸-۲۴۷).

در نخستین انتخابات پارلمانی مصر در ژانویه ۱۹۲۴م، رابطه حزب وطنی با وفد، همانند انقلاب ۱۹۱۹ دوستانه و بر پایه همکاری بود. در شمارش آرای انتخاباتی، در حالی که حزب وفد اکثریت آراء را از آن خود کرد (العقاد، ص ۱۳۲؛ درینیک، ص ۱۲۸) و زغلول به ریاست پارلمان و نخست‌وزیری رسید (العقاد، ص ۱۴۹؛ Hourani, p.213)، رافعی جوان هم به نمایندگی مردم شهر منصوره، به عنوان حامی اصول حزب وطنی، وارد پارلمان شد (رضوان، ص ۳۳).

رابطه حسنه میان دو حزب دیری نپایید. پس از به قدرت رسیدن حزب وفد و اقتضای اتخاذ سیاست‌های محافظه‌کارانه و معتدل‌تر در کرسی قدرت، حزب وطنی که حزبی رادیکال بود، راه خود را جدا کرد (دیب، صص ۶۶-۷۰ و صص ۱۳۳، ۱۸۹، ۲۴۷). رافعی بارها از سیاست‌های سعد زغلول انتقاد و با برنامه‌ها و عملکرد وزارت او مخالفت کرد؛ کاری که خشم وفد را برانگیخت (رافعی، مذکراتی ۱۸۸۹-۱۹۵۱، ص ۱۸۰).

اما زغلول با موانع و مخالفت‌های بزرگ‌تر از حزب وطنی، چون ملک فؤاد و بریتانیا روبه‌رو بود که در نهایت، سبب استعفای زغلول از نخست‌وزیری در دسامبر ۱۹۲۴م و

متعاقب آن، انحلال مجلس به فرمان ملک فؤاد شد (فوبلیکوف و دیگران، ج ۱، ص ۱۳۵؛ جلال یحیی و خالد نعیم، ص ۲۳۹). دو سال اعتراض نمایندگان مجلس و دیگر احزاب، ملک فؤاد را مجبور کرد فرمان بازگشایی پارلمان را در سال ۱۹۲۶ م صادر کند. فرمان پادشاه، شور و هیجانی در سراسر کشور برای شرکت در رقابتی پارلمانی پدید آورد. عبدالرحمن رافعی، خواهان ورود مجدد به جرگه نمایندگان شد تا بتواند منادی اصول حزب خود باشد، اما حزب غالب، یعنی وفد، مانع ورود وکیل جوان به مجلس شد (رافعی، مذكراتی ۱۸۸۹-۱۹۵۱، ص ۹۷). زخم جراحت و کینه از حزب رقیب در اثر این محرومیت، آن قدر عمیق بود که تا انتهای عمر رافعی التیام نیافت و عامل متارکه وکیل جوان از فعالیت پارلمانی تا پایان دهه ۱۹۳۰ م شد (مصطفی، ص ۲۳).

در انتخابات مذکور، حزب وفد با کسب ۱۶۵ رأی به پیروزی رسید و زغلول به ریاست مجلس نواب (نمایندگان) دست یافت. اما در ۲۳ می ۱۹۲۶، فؤاد مجلس را منحل و سعد زغلول مجبور به استعفا شد (رمضان، صص ۸۵۲-۸۵۰، ۶۳۸، Imam, p.p.9-378, Uddin). با وجود اینکه سعد یک سال بعد در ۱۹۲۷ م درگذشت و هیچ‌یک از رهبران پس از او، به جایگاه و مقبولیت وی در حزب وفد و جنبش ملی‌گرایی مصر دست نیافتند، این حزب همچنان پرطرفدارترین حزب کشور تا ۱۹۵۲ م باقی ماند (حورانی، تاریخ مردمان عرب، ص ۴۶۳).

از همان آغاز فعالیت سعد زغلول، نخستین نوشته‌ها درباره او منتشر شد. غالب این نوشته‌ها (زندگی‌نامه، یادنامه و...) در یک موضوع مشترک می‌نمودند و آن ترسیم الگو و تصویری آرمانی از برجسته‌ترین رهبر وفد، سعد زغلول بود. این نویسندگان حزبی تلاش داشتند بنیان‌گذار وفد را به عنوان مؤسس ملی‌گرایی در مصر و به وجود آورنده انقلاب ۱۹۱۹ م (به عنوان نخستین و مهم‌ترین انقلاب در جهت تلاش برای استقلال کشور) نشان دهند. نتیجه این بازنمایی، حامل این پیام بود که زندگی و شیوه عملکرد این پیشوا، بهترین نمونه و الگوی ممکن برای پیروی در مسیر نیل به استقلال نهایی کشور از یوغ بریتانیاست. ظهور این نوع تاریخ‌نویسی (زندگی‌نامه‌ای) در حزب وفد که در مقایسه با دیگر احزاب، بیشترین حجم نوشته را از آن خود داشت، واکنش ملی‌گرایان اقلیت چون رافعی را برانگیخت.

زخم جراحت از حزب رقیب در اثر محرومیت از ورود به پارلمان ۱۹۲۶ عطش کینه و انتقامی در عبدالرحمن برانگیخته بود که برای دشمنی با وفد و رهبر آن سعد زغلول،

کافی بود (بدوی، جمال و لمعی المطیعی، صص ۲۵۹، ۲۶۰). این کینه به همراه تشویق رهبران سابق حزب وطنی در تألیف (الرافعی، مصطفی کامل، صص ۱۵۶، ۱۵۰)، انگیزه شخصی (الرافعی، مذكراتی ۱۸۸۹-۱۹۵۱، صص ۸۱-۸۴ و ۷۹)، رقابت‌های حزبی و به‌ویژه واکنش به نوشته‌های تاریخی نویسندگان وفدی، سبب شد رافعی به سرزمین تاریخ هبوط کند و تقدیرش از زندگی صرفاً سیاسی به زندگی توأمان فرهنگی رقم زده شود. هبوط در خلأ و بریده از گذشته رخ نداد. زمانه و زیست جهان اجتماعی و شور میهن‌پرستی، وکیل جوان را در این هبوط همراهی کردند. نگاه به رمز و رازهای سرزمین جدید (تاریخ)، از دریچه چشمان مردی بود که خویشتن، حزب و وطنش را در صحنه رقابت‌های حزبی و سیاسی، با موانع و محدودیت‌های جدی مواجه می‌دید. اینک، آنچه در سرزمین تاریخ در نگاه عبدالرحمن، ارزش دیدن، کشف و برجسته کردن داشت، تنها منظره‌هایی بود که اهداف ناسیونالیستی و حزبی وی را تحقق می‌بخشید.

تاریخ‌نگاری رافعی در واکنش به انتشار نگاشته‌های تاریخی درباره زغلول در سال ۱۹۲۷م آغاز شد. او نگارش زندگی‌نامه مصطفی کامل را آغاز کرد و در حالی که از نگارش چند فصل زندگی‌نامه نگذشته بود، این پرسش در ذهن عبدالرحمن ۲۷ ساله شکل گرفت که به راستی، نقطه آغاز نهضت ملی‌گرایی مصر چه زمانی بوده است؟ مراحل تطور آن، کی و چگونه بوده است؟ جستجو برای پاسخ، وی را به این نتیجه رساند که شروع نهضت ملی‌گرایی، نه در زمان مصطفی کامل و نه در گذشته‌های خیلی دور، بلکه در عصر جدید تاریخ مصر، به هنگام حمله ناپلئون رخ داده است؛ لذا او تصمیم گرفت کل تاریخ جنبش ملی‌گرایی مصر را در رشته‌ای به هم پیوسته بنگارد (الرافعی، مصطفی کامل، صص ۱۱ و مذكراتی ۱۸۸۹-۱۹۵۱، صص ۸۶). نتیجه این تصمیم، شکل‌گیری دائرةالمعارف جنبش ملی‌گرایی در چهارده جلد بود که تمام تاریخ جدید مصر را پوشش می‌داد. در میان مورخان درباری، علمی و ملی‌گرای مصر، وی نخستین کسی بود که یک روایت یکدست از تاریخ جدید مصر نگاشت. کتاب‌های او، تاریخ ساده و واضحی را به میان مردم آورد (علوان، صص ۵۲، ۵۳، ۶۳). اگر چه مجموعه‌ای که رافعی آن را دائرةالمعارف (موسوعه) خواند، در ظاهر یک مجموعه نیست و چندین جلد کتاب مجزا از یک نویسنده به نظر می‌آید، در واقع یک روح ناسیونالیستی نامرئی، تمام این حلقه‌ها را به یکدیگر متصل ساخته است (الرافعی، فی أعقاب الثورة المصرية ثورة ۱۹۱۹م، ج ۳، صص ۱۴) که شکل و ساختار آن به صورت چند کتاب مجزاست (Di-Capua, p.436).

در سال ۱۹۳۶م، در حالی که رافعی مشغول نگارش ششمین جلد از دائرةالمعارف (روایت انقلاب عربی) بود، ملک فؤاد درگذشت و فضای آزادتری برای حزب وفد به وجود آمد. نحاس‌پاشا، رهبر حزب به نخست‌وزیری رسید و توانست در قراردادی بیست‌ساله با انگلستان (معروف به قرارداد ۱۹۳۶)، مذاکرات ناموفق بر سر استقلال مصر را به نقطه مشخصی برساند؛ اما این قرارداد، بیش از آنکه استقلال کشور را تضمین کند، حافظ منافع استراتژیک انگلیس بود (درینیک، ص ۱۳۰؛ جلال یحیی و خالد نعیم، صص ۳۲۴-۳۱۷). انتظارات ملی‌گرایان تأمین نشد و در نتیجه ملی‌گرایان تندرو به قرارداد و وفد به شدت انتقاد کردند (حورانی، تاریخ مردمان عرب، ص ۴۶۳؛ جلال یحیی و خالد نعیم، ص ۳۲۸). در برخی محافل، رهبران گذشته و وقت‌مصر، نقد شدند و بر این سخن طعن‌آمیز که تمام نهضت‌ها، جهادها و رهبران مصری در نیل به اهداف خود عاجز و ناتوان‌اند، تاکید شد (عقاد، ص ۳). واکنش به این قرارداد در نظر مورخان و متون تاریخی نیز، بازتاب یافت. در همین سال، عبدالرحمن رافعی کتابی درباره این قرارداد به بازار عرضه کرد (رافعی، معاهده ۱۹۳۶؛ استقلال او محایده)، اما اثر مشهورتر و جالب‌تر، انتشار زندگی‌نامه سعد زغلول به قلم عباس محمود عقاد بود.

عقاد در ۱۸۸۹م، در اسوان به دنیا آمد. پدرش، مردی دیندار و دفتردار مرکز اسناد شهر بود (رضانژاد، ص ۱۲۳). علاقه به روزنامه‌نگاری، علم و ادب، عقاد را از همان ابتدای جوانی، به حلقه ادیبان و روزنامه‌نگاران ملی‌گرا در قاهره پیوند داد (همان، ص ۱۲۴). مقالات محمود عقاد در روزنامه‌ها و مجلات، تنها ادبی نبود و در اثر ارتباط با حلقه روزنامه‌نگاران ملی‌گرا، رنگ سیاسی و ضد اشغال و استبداد نیز یافت (رحمان‌دوست، ص ۷۸). نخستین مقالات عقاد در این زمینه، در «اللواء»، روزنامه و ارگان اصلی حزب وطنی، در ۱۹۰۷م به چاپ رسید (همان، صص ۹-۱۱). در همین سال، عقاد با سعد زغلول که در این زمان وزیر معارف بود، دیدار کرد. تأثیر این ملاقات به قدری بود که عقاد به گروه طرفداران سعد پیوست. بعدها با تأسیس حزب وفد، او به عضویت آن درآمد و همچنین در کنار نگاشتن کتاب *الفصول* در ثنای سعد زغلول، مقالاتی در دفاع از سعد و حزبش به تحریر درآورد که سبب شد زغلول، لوح سپاسی به او هدیه دهد (رحمان‌دوست، صص ۹-۱۱؛ رضانژاد، ص ۱۲۵).

در سال ۱۹۳۳م، بین محمود عقاد و جانشین زغلول و رهبر حزب وفد، مصطفی نحاس، اختلافاتی پیش آمد که به محروم شدن عقاد از چاپ مقالات در روزنامه *وفدی* (البلاغ الأسبوعی) و جدایی‌اش از حزب وفد منتهی شد (همان، صص ۱۱، ۱۲). در اثر این

جریان، عقاد برای مدت‌زمان طولانی از فعالیت سیاسی کناره گرفت و به تألیف کتاب و نیز، نگارش مقالات در مجلات و روزنامه‌های *الهیوسف*، *الهلال*، *اخبار الیوم* و *الازهر* در دهه ۱۹۳۰م پرداخت (همان، ص ۱۲). عباس عقاد نیز، در مقام عضو سابق حزب وفد، به قرارداد ۱۹۳۶ و طعن بی‌کفایتی تمام رهبران مصر که پیش‌تر ذکر آن رفت، واکنش نشان داد، اما به دلیل تعلق خاطر او به گذشته این حزب، هواداری سرسخت او از بنیان‌گذار آن و اختلافش با مصطفی نحاس و ناخشنودی‌اش از وی، سخن از این قرارداد و تحلیل آن را به کناری نهاد و تنها در دفاع از سعد زغلول و نهضت انقلابی او در ۱۹۱۹ قلم‌فرسایی کرد.

یک سال بعد (۱۹۳۷م)، عقاد دوباره در چندین مقاله، به صراحت از سیاست‌های نخست‌وزیری نحاس پاشا انتقاد کرد که به زندانی شدن او منجر شد (رحمان‌دوست، ص ۱۴). در همین سال، عبدالرحمن رافعی در تکمیل پروژه موسوعه‌اش، عصر مصطفی کامل را آغاز کرد؛ عصری که ده سال قبل از آن (۱۹۲۷م)، رافعی نوشتن آن را آغاز کرده بود و در این زمان با تجربه‌های بیشتر و تأثیرپذیری از تغییرات فضای سیاسی - فرهنگی مصر، به سراغ تکمیل آن رفت. بی‌گمان در زمان نگارش این اثر، رافعی میان سال، کتاب‌هایی را که درباره رهبر حزب رقیب، سعد زغلول، به‌ویژه اثر عقاد نگاشته شده بود، پیش‌رویش قرارداد. او تلاش کرد با برجسته‌سازی جایگاه مصطفی کامل در ملی‌گرایی مصر و زنده نگه داشتن یاد او و حاشیه‌رانی نقش زغلول، به ادعاها و روایت‌های کتب حزب وفد نیز، پاسخ دهد. به منظور دستیابی به این هدف، رافعی پس از چاپ کتاب *مصطفی کامل*، *باعث الحركة الوطنية* (۱۹۳۹م)، زندگی‌نامه رهبر دوم حزب وطنی را با نام محمد فرید، *رمز الاخلاص و التصحیة* به رشته تحریر درآورد. پس از چاپ این کتاب (۱۹۴۱م) انتظار می‌رفت نویسنده *موسوعة حركة الوطنية*، مطابق روش معمول خود که دوره‌های تاریخ مصر را در توالی هم می‌نگاشت، حوادث انقلاب ۱۹۱۹ را روایت کند، اما او به سراغ وقایع دوره پیش از ظهور مصطفی کامل رفت و اثری به نام *مصر و السودان فی اوائل عهد الإحتلال* را در ۱۹۴۲م به چاپ رساند. این اثر، تاریخ ملی مصر را از سال ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۲م، یعنی ده سال اولیه دوران اشغال این کشور به دست بریتانیا در بر می‌گرفت. با هدف برجسته‌سازی هر چه بیشتر نقش مصطفی کامل، محور اصلی این متن، به تصویر کشیدن دقیق و جزئی شرایط خفقان و سکوت مطلق شد که اشغال بریتانیا در مصر به بار آورده بود؛ شرایطی که پیش‌تر توضیح مختصر آن در متن *مصطفی کامل* آمده بود.^۱

به نظر می‌رسد با وجود تولید این آثار، هنوز هدف رافعی در ساخت تصویر آرمانی از رهبران حزب وطنی کاملاً تحقق نیافته بود؛ چراکه پس از محمد فرید، در حالی که حزب وطنی به حزبی اقلیت تبدیل شده بود، حزب وفد رقیب به پیشوایی سعد زغلول، پرچم ملی‌گرایی را در مصر به دست گرفته بود. اگر این مورخ می‌توانست نقش و چهره‌ای که آثار هواداران وفدی چون عقاد، از سعد زغلول به نمایش گذاشته بودند، به حاشیه براند، به موفقیت بیشتری دست می‌یافت. حوزه زمانی موسوعه (دائرةالمعارف) این امکانات را در اختیار رافعی قرارداد. در نخستین قدم حاشیه‌رانی، نویسنده موسوعه شیوه پیشین خود را در انتخاب عنوان آثار بعد از کتاب محمد فرید، تغییر داد. در حالی که رافعی، عنوان کتاب‌های پیش از جنگ جهانی اول را با نام حاکمان مصر (عصر محمدعلی، عصر اسماعیل)، عربی، پیشوای انقلاب ۱۸۸۲م (الثورة العربیة و الاحتلال الانجلیزی) و رهبران حزب وطنی پیوند زد تا نقش آنان را در حوادث تاریخ مصر برجسته کند، هیچ کتابی را از حوادث پس از جنگ جهانی با اسم سعد زغلول و حزب وفد نام‌گذاری نکرد. با هدف حاشیه‌رانی نقش آنان، قریب پنجاه سال از مهم‌ترین تحولات تاریخ مصر (۱۹۵۲-۱۹۱۹م)، تنها در دو کتاب موسوعه با عنوان‌های ثورة ۱۹۱۹ (جلد ۲) و فی أعقاب الثورة ۱۹۱۹ (جلد ۳) گنجانده شد (رافعی، ثورة سنة ۱۹۱۹م، تاریخ مصر القومی من سنة ۱۹۱۴-۱۹۲۱؛ رافعی، فی أعقاب الثورة المصریة ثورة ۱۹۱۹م). در این پنج جلد موسوعه، واکنش رافعی به حزب وفد را باید دو وجهی نگریست. نویسنده در مقابل جبهه سلطنت و احزاب استبدادگرا، کاملاً از حزب وفد طرفداری کرد (رافعی، فی أعقاب الثورة، ج ۱، صص ۲۷۰-۲۷۵؛ ۱۷۷-۱۸۱؛ ۲۲۷-۲۳۰، ۳۲۲ و ۳۲۳)، اما در هنگام مقایسه با حزب وطنی، وفد را در دایره غیرخودی و دشمن جای داد. این نویسنده ابتدا بر این موضوع تأکید کرد که بر خلاف تصور رایج، انقلاب زایدۀ زغلول نبود، بلکه او و هیئت وفد، فرزندان انقلاب و نتیجه جنبش ملی بودند؛ جنبشی که پیش‌تر مصطفی کامل آغاز کرده بود.^۳ در دیگر روایت‌های این متون، رافعی تلاش کرد تصویر زغلول را از چهره‌ای آرمانی به پیشوایی ساده تغییر دهد و در عوض، نقش ملت را برجسته کند.^۴ آنچه بزرگ‌ترین عیب رهبران ملی‌گرای این دوره (وفدی‌ها و در رأس آنها سعد زغلول) بیان شد، این بود که آنها از حقوق اصلی مصر در مسئله استقلال تام و سودان (اصول حزب وطنی!) در مذاکراتشان با بریتانیا کوتاه آمدند و تساهل کردند (برای نمونه در رافعی، فی أعقاب الثورة، ج ۱، صص ۳۶۵-۳۸۱). میزان دیگربودگی این حزب و رهبر آن، نحاس‌پاشا در جلد سوم به نهایت خود رسید.^۴

در ۱۹۴۴م، رافعی به عضویت مجلس سنا انتخاب شد. او در این مجلس، در تقابل با برنامه‌های اعضای وفد در حفظ یاد سعد زغلول، از جمله ساخت آرامگاهی بر فراز قبر او، پیشنهاد داد مقبره مصطفی کامل و محمدفرید مرمت شود (رافعی، *مصطفی کامل*، صص ۳۰۹، ۳۱۰) و همچنین از نصب مجسمه مصطفی کامل در یکی از میادین پایتخت حمایت کرد (همان، صص ۱۵۱، ۲۹۲، ۳۱۲).

مجموعه تلاش‌های رافعی و دیگر هواداران حزب وطنی چون فتیحی رضوان و نویسندگان وفدی، سبب شد نام و نقش رهبران احزاب ملی وطنی و وفد به عنوان الگوهای آرمانی در حافظه تاریخی مصر، ثبت و ماندگار شود. با توجه به چنین فضای کلان سیاسی - فرهنگی، پیش‌فهم‌ها و اندیشه‌های این نویسندگان حزبی و نیز بافت متون تاریخ‌نگارانه این برهه زمانی در مصر، در ادامه مقاله دو متن سعد زغلول عقاد و *مصطفی کامل* رافعی، به عنوان نمونه موردی از تأثیر و تقابل‌های حزبی در متون تاریخ‌نگارانه، تحلیل، واکاوی و مقایسه می‌شوند.

۳. مقایسه دو متن سعد زغلول عقاد و مصطفی کامل رافعی

در این قسمت، قصد بر این است در کنار شناخت نحوه تلاش هر دو متن در ساخت الگوی آرمانی از رهبران حزب خود، چگونگی انعکاس رقابت‌های درون یا برون حزبی در این متون، مطالعه و تحلیل شوند. به دلیل تقدم زمانی نگارش کتاب سعد زغلول عقاد بر متن *مصطفی کامل* رافعی و واکنش رافعی به آن، ابتدا به روایت متن زغلول توجه می‌شود.

عباس محمود عقاد، روایت زندگی پیشوای حزب خود را از حساس‌ترین مقطع آن، یعنی رهبری‌اش در انقلاب ۱۹۱۹ شروع کرد؛ مقطعی که آوازه نام او را جهانی ساخت. عقاد با هدف برجسته‌سازی و یگانه‌سازی این رهبری، ابتدا عنوان کتاب را سعد زغلول زعیم الثورة نام نهاد و سپس در کل متن، نقش انقلاب ۱۹۱۹ و رهبری سعد را در نهضت ملی‌گرایی برجسته کرد. گذشته سعد به حاشیه رانده شد و تنها یک صفحه با عنوان «سعد فی سطور» به آن اختصاص یافت (العقاد، ص ۷). در مقابل، عبدالرحمن رافعی، کتاب خود را *مصطفی کامل*، باعث الحركة الوطنیه نامید. این عنوان رسا و آرام، ریشه ملی‌گرایی را به سال‌ها پیش از رهبری زغلول منتقل می‌ساخت و آشکارا، تمام

متون حزبی وفد درباره زغلول را به مبارزه می‌طلبید. بر خلاف متن عقاد، رافعی با هدف ارائه تفاوت بنیادین مصطفی کامل با هم‌عصران و رهبران آتی مصر، برجستگی‌های زندگی او را از آغاز تولدش روایت کرد (رافعی، *مصطفی کامل*، صص ۳۱-۴۵).

مؤلفه‌های «رهبری»، «استقلال» و «جنبش ملی»، مؤلفه‌های محوری مشترک دو متن و دو مؤلفه «انقلاب» و «حکومت مشروطه و قانون»، به متن سعد زغلول اختصاص داشتند. در میان این مؤلفه‌ها، عنصر «رهبری»، محوری‌ترین مؤلفه دو متن بود که کل جملات، مفاهیم و فصل‌های کتاب پیرامون آن چینش شدند. همچنان که در هر دو اثر، انگلیس و ملک فؤاد، بزرگ‌ترین غیرها و دشمن‌های رهبران ملی و حزبشان بازنمایی شدند. هر دو متن تلاش کردند جایگاه رهبران حزب خود را به عنوان برترین الگوی آرمانی برای پیروی در راه استقلال کشور تثبیت کنند. بزرگ‌نمایی این بازنمایی در هر دو، به میزانی صورت گرفت که اگر این پیشوایان را از صحنه تاریخ سیاسی حذف می‌کردیم، نشان پررنگ و قابل‌توجهی از جنبش ملی در مصر باقی نمی‌ماند. برای دستیابی به این هدف، هر دو متن، رهبران را با ماورای جهان مادی پیوند زدند. عقاد با استناد به ارتباط عمیق میان سعد و معجزة پیامبران، عنایت الهی و الهام فطری، او را دارای بهترین ویژگی‌های پیشوایی در رهبران مصر و در نتیجه بهترین الگوی آرمانی نشان داد،^۵ اما رافعی برای اثبات الگوی آرمانی (رافعی، *مصطفی کامل*، ص ۱۸) و منحصر به فرد بودن مرادش، ابتدا ظهور مصطفی را لطف خدا در حق ملت مصر معرفی کرد (همان، ص ۲۸) و سپس، آغاز عقیده و شعار میهن‌پرستی مصطفی کامل را به دوران دانش‌آموزی‌اش در ۱۸۹۴م بازگرداند که مجله‌ای با محتوای ملی‌گرایی در دبیرستان به چاپ رساند (همان، صص ۵-۳۲). رافعی با حذف تأسی کامل از افکار افغانی به واسطه ندیم (حورانی، *الفکر العربی فی عصر النهضة*، ص ۹۸) تأکید کرد که میهن‌پرستی این پیشوا، نتیجه تحصیل، آموزش معلم یا مرادی نبود، بلکه تنها حاصل وحی و نبوغ شخصی او بود (رافعی، *مصطفی کامل*، صص ۳۱، ۱۳)؛ همچنان که این متن به خلاف متن زغلول، مصطفی را راهبری فراملی معرفی کرد (رافعی، *مصطفی کامل*، ص ۴۳۵). علاوه بر این، بر اساس روایت هر دو اثر، در دشواری‌های طاقت‌فرسای پیش‌روی رهروان در مسیر جنبش ملی، تنها این دو رهبر بودند که هیچ‌گاه ناامید نشدند و راه را ادامه دادند.

هر دو کتاب، با هدف بزرگ‌نمایی نقش این رهبران، تصویری از سیطره همه‌جانبه انگلیسی‌ها بر بستر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه مصر ارائه دادند و تأکید کردند

که رهبران در این فضای آکنده از خفقان مطلق، شروع به فعالیت کردند (عقاد، ص ۴). تنها تفاوت دو کتاب در این زمینه، در روایت مدت زمان حضور این سبط و خفقان بود. اثر زغلول این خفقان را تا زمان جنگ جهانی اول و انقلاب ۱۹۱۹م معرفی کرد (همان)، ولی کتاب *مصطفی کامل*، آن را تا زمان ظهور کامل در ۱۸۹۵م به عقب بازگرداند (رافعی، *مصطفی کامل*، صص ۱۲ و ۲۷) و برای مخدوش کردن چهره آرمانی زغلول، این‌گونه استدلال کرد:

«در دوران رخوت و خفقان حاکم بر مصر، برخی از رهبران نظیر سعد زغلول، مناصب دولتی و زندگی راحت را بر مبارزه ترجیح دادند... در حقیقت، اگر مصطفی کامل نبود که این روح میهن‌پرستی را به مصریان تزریق کند، قطعاً انقلاب ۱۹۱۹م ظهور نمی‌کرد؛ چرا که علت و موتور روشن‌کننده پدیده اجتماعی انقلاب‌ها، روح میهن‌پرستی بود... و در انقلاب ۱۹۱۹م زغلول تنها پرچم‌دار یک جریان به راه افتاده بود» (همان، صص ۱۲، ۱۵، ۳۰).

هر دو متن، به برآورده نشدن استقلال تام مصر در قرارداد ۱۹۳۶ واکنش نشان دادند و در حالی که واکنش عقاد به این قرارداد، برخاسته از رقابتی درون‌حزبی بود، پاسخ رافعی به رقابت‌های برون‌حزبی ارتباط می‌یافت. عقاد با تأکید بر اینکه قرارداد ۱۹۳۶ امنیت خروج انگلیسی‌ها و الغای امتیازات پیش از این سال را برای مصر به ارمغان آورد، آن را برجسته کرد، اما با این جملات به نقد و حاشیه‌رانی مصطفی نحاس پرداخت: «تنها پیشوایی همچون زغلول بود که هیچ‌گاه یک قرارداد ناقص را امضا نمی‌کرد و به استقلال کامل مصر، مسئله سودان و نیز وحدت وفد و ملت حریص بود. این پافشاری تا حدی بود که منجر به تبعید وی از وطن شد.» (عقاد، صص ۵ و ۷۶-۷۹)، اما رافعی تحلیل قرارداد ۱۹۳۶م را با هدف برجسته‌سازی حزب وطنی و حاشیه‌رانی حزب رقیب تحلیل و تأکید کرد که رسالت مصطفی کامل بر پایه استقلال حقیقی مصر استوار بود. در تمام این سال‌ها، تنها کسانی که این رسالت را استمرار دادند، اعضای حزب وطنی بودند؛ چرا که هرگز مناصب حکومتی را نپذیرفته و قرارداد ۲۶ اگوست ۱۹۳۶م را نیز نامعتبر دانسته، رد کردند (رافعی، *مصطفی کامل*، صص ۸ و ۹). در این میان، او اندیشه عثمانیسم کامل را به گونه‌ای دیگر تفسیر و بازخوانی کرد (همان، صص ۳۴۶-۳۵۴ و ۴۱۸) و برای مشروعیت‌زدایی از سخنان معتقدان به گرایش مصطفی کامل به عثمانیسم، آنها را به ارتباط با انگلیس متهم کرد (همان، ص ۳۴۸). همچنین رافعی برای حاشیه‌رانی ادعای عقاد مبنی بر این که سعد زغلول به مصریان آموخت که ورای دین، نژاد و جنسیت، یک ملت هستند و اتحاد را در میان آنان به وجود آورد (همان، صص ۱۴۵-۱۵۳)، آشکارا این ادعا را خطایی سیاسی

برشمرد و با ذکر چند نمونه از خطبه‌های مصطفی، این پیشتازی را درباره او به اثبات رساند (همان، صص ۴۳۲، ۴۳۳ و ۴۴۰). رافعی در اقدامی دیگر برای از میان بردن چهره آرمانی زغلول، در روایت فصل «روابط مصطفی با معاصرانش»، بیش از همه، به رابطه او با سعد زغلول و برادرش، احمد فتحی توجه کرد. رافعی در این روایت، شواهد و نمونه‌هایی از تأیید حکومت اشغال‌گر توسط دو برادر را بیان کرد و بر این اساس، نتیجه گرفت که علت تیرگی روابط کامل با آن دو، مصلحت ملی و نه منافع شخصی بوده است (همان، صص ۴۰۳-۴۰۷).

در مجموع، همان‌گونه که در بخش مقدمه اشاره شد، احزاب تاریخ‌نویس زیست‌جهان مصر در این برهه زمانی، تاریخ را تنها سیاسی دیدند؛ از این‌رو، آنچه از زندگی زغلول و تا حد زیادی از مصطفی کامل برجسته شد، زندگی سیاسی آنها بدون نقد رویکردهای فرهنگی و اقتصادی‌شان بود؛ هرچند رافعی بسیار اندک به فعالیت مصطفی کامل در زمینه تأسیس مجله، آموزش، دانشگاه مصر و احیای صنعت کشور اشاره کرد (همان، صص ۱۴۸، ۱۵۹ و ۲۴۱).

۴. نتیجه

تصویب قانون اساسی و شروع حکومت پارلمانی (۱۹۲۳م)، آغاز شکوفایی دوره‌ای از حیات سیاسی و پارلمانی مصر از ۱۹۲۳ تا ۱۹۵۲م شد. در این دوره، سه گروه بر سر قدرت در حال نزاع و رقابت بودند: ملی‌گرایان در قالب احزاب، سلطنت (ملک‌فواد) و انگلیس. در این میان، عواملی همچون بینش و اصول حاکم بر حزب، خاستگاه اجتماعی متفاوت و... در ایجاد رقابت‌ها، اختلافات و حتی دشمنی احزاب مؤثر بود. یکی از ابزاری که برخی از این احزاب رقیب برای حاشیه راندن رقبای خود استفاده کردند، حوزه تاریخ بود که به انواع تاریخ‌نویسی در تاریخ‌نگاری حزبی مصر منجر شد. این شکل تاریخ‌نگاری در حزب وطنی و وفد بیشترین تبلور را داشت. این احزاب در وهله نخست، به نگارش زندگی‌نامه رهبران حزب به منظور الگوسازی و ارائه الگوی آرمانی و در وهله دوم، به ثبت تاریخ حزبشان و سپس تاریخ جنبش ملی مصر پرداختند.

نوع تاریخ‌نویسی زندگی‌نامه‌ای در حزب وفد، در مقایسه با دیگر احزاب، بیشترین حجم تولیدی را از آن خود داشت. غالب نوشته‌های این حزب به ویژه اثر سعد زغلول نوشته عباس محمود عقاد، به عنوان عضو سابق حزب وفد، در ساخت الگو و تصویر

آرمانی از برجسته‌ترین رهبر وفد، سعد زغلول مشترک بودند. در واکنش به این نگاشته‌ها، عبدالرحمن رافعی، عضو حزب اقلیت وطنی - که در عین حال دشمنی‌های شخصی با اعضای حزب وفد داشت - به ثبت زندگی مصطفی کامل و محمد فرید، رهبران حزب محبوبش پرداخت. رافعی در قسمت‌های مختلف اثر *مصطفی کامل*، روایت‌ها و ادعاهای عقاد را به حاشیه راند. همچنین، او تلاش کرد تصویر آرمانی ساخته شده از سعد را در کتاب عقاد و دیگر هواداران وفدی خدشه‌دار کند و به جایش، مصطفی کامل را در رأس جنبش ملی مصر بنشانند. این نوع نگاه حزب‌گرایانه رافعی بر تمام پروژه موسوعه‌اش - که شامل چهارده جلد کتاب در تاریخ جنبش ملی‌گرایی مصر می‌شد - سایه افکنده است.

پی‌نوشت

۱- بنا به روایت رافعی در این اثر، منفی‌ترین و قوی‌ترین تأثیر اشغال در روحیه ملی‌گرایی ملت (الروح الوطنية) بود که به خاموشی آن به مدت ده سال منجر شد. در این مدت برای مردم، وجود حاکم انگلیسی و حاکمان مصری که تأییدکننده اشغالگران بودند، عادی بود و به جای آن به امور کوچک و پست فکر می‌کردند؛ برای نمونه بنگرید به رافعی؛ *مصر و السودان*، صص ۱۶۱-۱۷۸ و صص ۱۸۶-۱۸۱. بند پایانی کتاب نیز دلیل دیگری است بر این نظر: «و صفوة القول إن السنوات الأولى للإحتلال تؤلف في تاريخ مصر القومي فترة إنحلال وطنی عام، إنحلال في الوطنية، إنحلال في الأخلاق، إنحلال في حالة الشعب الإقتصادية و الإجتماعية، و قد بقي هذا الإنحلال مخيما على البلاد نيفا و عشر السنوات، إلى أن جاءت فترة البعث الوطنی، و هو ما أفردنا له كتاب (مصطفی کامل باعث الحركة الوطنية)» (همان، ص ۱۹۶).

۲- هرچند رافعی نمی‌توانست از تمام تأثیرات و نقش این حزب در انقلاب چشم‌پوشی کند، در پایان سخن خود به این مسئله اشاره می‌کند که وجود سعد و یارانش عامل مستقیم و زمینه‌ساز (عامل مباشر و تمهید) و عامل شتاب‌دهنده ظهور انقلاب بود و اگر (اگر تاریخی) نیروهای نظامی انگلیسی آنها را دستگیر نمی‌کردند، انقلاب در این بازه زمانی ظهور نمی‌یافت (همان، ج ۱، صص ۶۸-۷۰ و ۱۶۷).

۳- به‌رغم اینکه رافعی بارها نوشت: به حق باید اذعان کنیم که سعد مدافع و مبارز بزرگی در دفاع از سلطه و قدرت ملت بود؛ قدرتی که اساس نظام دموکراسی در ملل آزاد است (رافعی، *فی أعقاب الثورة*، ج ۱، ص ۳۶۱)، اما هرگز حاضر نشد ویژگی‌های اختصاصی موزه رهبرانش یعنی نبوغ، قهرمانی و شهادت را همانند عربی به این رهبر وفدی اعطا کند. واژگانی که رافعی به زغلول اعطا کرد عبارت بود از: الزعامة، الزعيم (رهبر و پیشوا) با تکرار سیزده بار (همان، ج ۱، صص ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۵۷ و ۳۶۰)؛ همچنین

رافعی به خلاف روش معمول خود دربارهٔ سنجش رهبران، مبحثی را با عنوان «المآخذ علی سعد» (انتقاداتی به سعد) اختصاص داد. در حالی که در آثار پیشین، نقاط ضعف رهبران وطنی توجیه، حذف یا به حاشیه رانده شدند، به عکس عیب‌های رهبری سعد در این عنوان بزرگ‌تر شد (همان، ج ۱، صص ۳۵۷-۳۶۳). نگاهی به این گزارش نیز خالی از فایده نیست: خبر وفات سعد زغلول (۲۷ آگوست ۱۹۲۷م) به شایستگی و هم طراز با تجلیل رافعی از دیگر رهبران جنبش ناسیونالیستی (به استثنای عربی) نیست. تنها واژگانی که برای سعد به کار رفته است، «الرئیس» (رئیس جمهور) و «الزعیم» (دو بار) است. در این گزارش وی همانند روزنامه‌نگاری بی‌طرف و بیگانه تنها اشاره‌ای کوتاه به اندوه کشور از خبر وفات سعد و تشییع جنازه او کرده و سپس بیانیهٔ اعلان ترحیم هیئت دولت را در ۲۸ آگوست ۱۹۲۷م بیان کرده است (همان، ج ۱، صص ۳۴۴ و ۳۴۵).

۴- نویسنده با کاربرد دو اصطلاح «رهبری صالح» و «رهبری منفعت‌طلب» («الزعامة الصالحة و الزعامة النفعية») (رافعی، *فی أعقاب الثورة*، ج ۳، ص ۱۶۴) تفاوت این دو دسته از رهبران را نشان می‌دهد که تربیت رهبران حزب وطنی با اخلاص و اخلاقیات سالم آنها به انقلاب ۱۹۱۹م منجر شد و رهبران وفد پس از ۱۹۳۶ و خاصه جنگ جهانی دوم، با تخصیص مبالغ هنگفت، مناصب قدرت و حکومت به اطرافیان خود، چگونه عامل رواج انحطاط اخلاقی، فساد و تفرقه در میان مردم شدند (همان، ج ۳، صص ۱۶۴ و ۱۶۵). همچنین به تحلیل بسیار منفی او از قرارداد ۱۹۳۶ و نحاس نگاه کنید (همان، صص ۲۴-۳۶). بدین‌گونه تمام واژگانی که در جلد ۳ برای حزب وفد و رهبرانشان به کار رفت، متفاوت از سایر بود. تمام واژگان و عبارتهایی که برای حزب وفد پس از جنگ جهانی دوم استعمال شد، همان واژگانی بود که برای توصیف انگلیسی‌ها به کار رفته بود.

۵- مؤلف معجزهٔ هر پیامبری را متناسب با خصلت‌های قوم آن پیامبر معرفی کرد؛ به عنوان مثال، تناسب معجزهٔ موسی با ملت ساحر و کاهن، دلیل برتری رهبری سعد را از دیگر رهبران مصر در این می‌داند که وی کشاورزی بود که در میان ملت کشاورز مبعوث شد (عقاد، *سعد زغلول*، صص ۱۴۵-۱۴۸ و ۱۵۱)؛ به همین دلیل او که از جنس خود این مردم و دارای عنایت الهی بود، توانست بهترین الگو و مثال اعلیٰ برای مصریان باشد. زغلول، شایسته‌ترین و بهترین صفات را در میان رهبران مصر دارا بود که تنها می‌توانست برخاسته از الهامی فطری باشد. برجسته‌ترین این صفات، رهبری، فصاحت، خطابه، ارادهٔ محکم و جوانمردی نام برده شدند. همچنین کراهت و بیزاری از استبداد و رهبری مردم را از صفاتی دانست که در ذات سعد زغلول همیشه وجود داشته است: «فکراهة الاستبداد فی طبعه... و قيادة الشعوب فی طبعه...» (همان، صص ۱۴۵-۱۵۳).

۶- سعد در تبعیدگاه نیز به‌رغم تهدید، از طریق تلگراف و نامه‌های متعدد، اهدافش را دنبال کرده و خواستار پایان تحت‌الحمایگی مصر شد (عقاد، *سعد زغلول*، صص ۲۴، ۲۳، ۳۶-۴۴)؛ رافعی نیز با رندی تمام، نقطهٔ زمانی قطع انتظار مصطفی کامل از یاری فرانسه و اروپا به مصر در راه استقلال را پس از قرارداد ۱۹۰۴م حذف کرد و این قطع انتظار را به زمانی پیش‌تر (واقعهٔ فاشوده در ۱۸۹۸م) به عقب کشاند (رافعی، *مصطفی کامل*، صص ۴۱۹ و ۴۲۰).

منابع

فارسی

- بروکلیمان، کارل، *تاریخ ملل و دول اسلامی*، هادی جزایری، چاپ دوم، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
- توکل، محمد، «جامعه‌شناسی معرفت و فرهنگ: تنوع یا تغییر نگرش از کلاسیک به جدید»، نامه علوم/اجتماعی، شماره ۳۳، بهار ۱۳۸۷، صص ۲۲-۱.
- حضرتی، حسن، *تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی*. نقش جهان، تهران، ۱۳۸۰.
- حوارنی، آلبرت، *تاریخ مردمان عرب*، فرید جواهرکلام، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۷.
- خدوری، مجید، *گرایش‌های سیاسی در جهان عرب*، عبدالرحمن عالم، چاپ سوم، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۴.
- درینیک، ژان پیر، *خاورمیانه در قرن بیستم*، فرنگیس اردلان، جاویدان، تهران، ۱۳۶۸.
- رضانژاد، عزالدین، «پیشگامان تقریب: عباس محمود عقاد: شاعر، ادیب و نویسنده اصلاح‌گر مصری»، *اندیشه تقریب*، شماره ۱۳، زمستان ۱۳۸۶، صص ۱۳۰-۱۲۱.
- ساسانی، فرهاد، *معناکاوی، به سوی نشانه‌شناسی اجتماعی*، علم، تهران، ۱۳۸۹.
- شرابی، هشام، *روشنفکران عرب و غرب: سال‌های تکوین ۱۸۷۵-۱۹۱۴*، عبدالرحمن عالم، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وابسته به وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۶۸.
- فوبلیکوف و دیگران، *تاریخ معاصر کشورهای عربی ۱۹۱۷-۱۹۷۰*، ترجمه محمدحسین شهری، آوا، تهران، ۱۳۶۰.
- ### عربی
- أبوالنور، سامی، *دور القصر فی الحیاة السیاسیة فی مصر*، الطبعة الثانية، مكتبة مدبولی، القاهرة، ۱۹۹۶م.
- رمضان، عبدالعظیم، *تطور الحکرة الوطنیة فی مصر ۱۹۳۶-۱۹۱۸م*، الطبعة الثالثة، الهيئة المصریة العامة للكتاب، مصر، ۱۹۹۸م.
- بدوی، جمال و المطیعی لمعی؛ *تاریخ الوفد [مجموعه مقالات]*، دارالشروق، القاهرة، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۳م.
- البشری، طارق، *الدراسات فی الدیمقراطیة المصریة*، دارالشروق، القاهرة، ۱۴۰۷هـ/۱۹۸۷م.
- جلال، یحیی، خالد، نعیم، *الوفد المصری ۱۹۱۹-۱۹۵۲*، المكتب الجامعی الحدیث، اسکندریه، ۱۹۸۴.
- الجمیعی، عبدالمنعم ابراهیم، *حکرة التالیف التاریخی فی مصر الحدیثه و المعاصره*، الهيئة العامة لقصور الثقافه، القاهرة، ۲۰۰۷.
- حوارنی، آلبرت، *الفکر العربی فی عصر النهضة ۱۷۹۸-۱۹۳۹م*، ترجمه کریم عزقول، دارالنهار، بیروت، بی‌تا.

- دیب، ماریوس کامل، *السیاسة الحزبية فى مصر الوفد و خصومه (١٩٣٩-١٩١٩)*، عبدالسلام رضوان، المركز القومى للترجمة، القاهرة، ٢٠٠٩م.
- الرافعى، عبدالرحمن، محمد فريد، رمز الاخلاص و التضحية (تاريخ مصر القومى من سنة ١٩٠٨م إلى سنة ١٩١٩م)، الطبعة الرابعة، دارالمعارف، القاهرة، ١٤٠٥هـ/١٩٨٤م.
- _____، عصر محمدعلى، الطبعة الخامسة، دارالمعارف، القاهرة، ١٤٠٩هـ/١٩٨٩م.
- _____، *مذكراتى ١٨٨٩-١٩٥١*، الطبعة الثانية، كتاب اليوم، القاهرة، ١٩٨٩.
- _____، *مصر و السودان فى اوائل عهد الإحتلال*، الطبعة الرابعة، دارالمعارف، القاهرة، ١٩٨٣م.
- _____، *مصطفى كامل، باعث الحركة الوطنية*، الطبعة الخامسة، دارالمعارف، القاهرة، ١٩٨٤م.
- _____، *معاهدة ١٩٣٦؛ استقلال أو محايدة؛ القاهرة، بى جا، بى تا.*
- _____، *الثورة العربية والاحتلال الانجليزى*، الطبعة الرابعة، دارالمعارف، القاهرة، الطبعة ١٩٨٣.
- _____، *تاريخ الحركة القومية و تطور نظام الحكم فى مصر*، دار الهلال، القاهرة، الطبعة الأولى ١٩٢٧م.
- _____، *ثورة سنة ١٩١٩م، تاريخ مصر القومى من سنة ١٩١٤-١٩٢١م*، الطبعة الثانية، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة، الطبعة الثانية ١٩٥٥م/١٣٧٤هـ.
- _____، *عصر اسماعيل*، الطبعة الرابعة، بى جا، بى نا، ١٩٨٧م.
- _____، *فى أعقاب الثورة المصرية ثورة ١٩١٩م*، الطبعة الثانية، دارالمعارف، قاهره، ١٤٠٩هـ/١٩٨٩م، الجزء الثالث.
- _____، *فى أعقاب الثورة المصرية ثورة ١٩١٩م*، الطبعة الرابعة، دارالمعارف، القاهرة، ١٤٠٧هـ/١٩٨٧م؛ الجزء الاول.
- _____، *فى أعقاب الثورة المصرية ثورة ١٩١٩م*، الطبعة الثالثة، دارالمعارف، القاهرة، ١٤٠٨هـ/١٩٨٨م، الجزء الثانى.
- رحمان دوست، مجتبى، «عباس محمود عقاد: نشاطاته و آثاره»، *اللغة العربية و آدابها؛ السنة الاولى؛ العدد ٢؛ صيف و خريف ١٤٢٦*، صص ٢٢-٥.
- رضوان، فتحى، «عبدالرحمن الرافعى فصل فى تاريخنا الوطنى»، *المجلة*، يناير ١٩٦٧، العدد ١٢١، صص ٢٨-٣٩.
- رمزى، ميخائيل، *الوفد و الوحدة الوطنية فى ثورة ١٩١٩م*، دارالعرب البستانى، القاهرة، بى تا.

- عبدالله، أحمد، *تاریخ مصر بین المنهج العلمی و الصراع الحزبی، أعمال الندوة الإلتزام و الموضوعية* فی کتابة تاریخ مصر المعاصر ۱۹۵۲-۱۹۱۹/القاهرة- ۱۹۸۱؛ دار شهدي للنشر، بی‌جا، ۱۹۸۸م.
- العقاد، عباس محمود، سعد زغلول زعيم الثورة، دارالهلال، قاهره، ۱۹۸۸، الطبعة الأولى ۱۹۳۶م.
- علوان، بهاء‌الدین، عبدالرحمن الرافعی، مورخ مصر الحديثة، قاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۸۷.
- متولی، محمود، *مصر و الحياة الحزبية و النيابية قبل سنة ۱۹۴۲م، دراسة تاريخية وثائقية*، دارالثقافة للطباعة و النشر، قاهرة، ۱۹۸۰م.
- مصطفى، احمد عبدالرحيم، «عبدالرحمن الرافعی و تاریخ الحركة القومية»، *المجلة*، شعبان ۱۳۸۱، العدد ۶۰، صص ۲۷-۲۲.
- هلال، علی‌الدین، *العهد البرلمانی فی مصر من الصعود إلى الانهيار، ۱۹۲۳-۱۹۵۲*، الدار المصرية اللبنانية، القاهرة، ۲۰۱۱.

لاتین

- Di-Capua, Yoav. "Jabarti of the 20th Century: The National Epic of "Abd Al-Rahman Al-Rafii" and Other Egyptian Histories"; *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 36, No. 3 .2004. pp429-450.
- Hourani, Albert. *Arabic Thought in the liberal age 1798-1939*; London; Oxford University Press; 1962.
- Imam Uddin, S.M *Modern history of the Middle East and North Africa*. Syndicate Press. Pakistan:1960.
- <http://vb.arabsgate.com/showthread.php?t=530809>
- Reid, Donald Malcolm. "Review The Changing past: Egyptian Historiography of the Urabi Revolt, 1882-1983 by ThomasMayer"; *The International Journal of African Historical Studies*, Vol. 22, No. 1 (1989), pp. 173-174 .
- Daly, M.W; *The Cambridge History of Egypt, volume; 2, Modern Egypt from 1517 to the end of the twentieth century*, Edited by M.W.Daly, Cambridge University Press 1998.